بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 21/8/1386

ما به تناسب احیانا گاهی اوقات ، چون از اول اصول هم بحث نکردیم ممکن است بعضی بحثهایی که فکر میکنیم ثمره اش زیاد است از آن سبک متعارف خارج بشیم و یک مقداری بیشتر توضیح داده شود ،که یکی از آن بحثها بحثی است که در مورد کیفیت کشف وضع با مراجعه به موراد استعمال است که این خیلی مهم است و بسیار پر ثمر است و عنوان مستقلی ندارد، من از قدیم این مطلب که چهارچوب های این بحث را بتوانیم یک مقدار تنظیم کنیم و یک شکل منظمی مطرح کنیم روش فکر میکردم در بحثهای حاج آقا در بحث خمس و نکاح هر جایی به تناسب جزوه نکاح به دست ما میرسید یک حاشیه ای می زدیم و سعی میکردم یک گوشه هایی از این بحث را بیشتر بازش کنم، حالا نکات این بحث را در دوسه جلسه طرح میکنم ، یک بحثی از قدیم مطرح بوده و سید مرتضی در استدلالات فقهی و اصولیِ خودشان دنبال میکردند برای اینکه یک واژه را معناش را بفهمند به موارد استعمال آن واژه مراجعه میکردند ،اشکال قدیمی به این استدلال میشده که استعمال اعم از حقیقت است ، استعمال ممکن است حقیقی باشد ممکن مجازی باشد، و تمسک به اصالة الحقیقه هم کار ساز نیست به دلیل اینکه اصالة الحقیقه یک دلیل لفظی عام ندارد که ما به عمومش تمسک کنیم بگیم این استعمال را چون نمیدانیم حقیقی است یا مجازی است اصل این است که استعمال حقیقی باشد بنابراین ما با این اصل کشف وضع بکنیم ،میگن نه اصالة الحقیقه یک اصلی است که مبناش سیره عقلاست و سیره عقلا این اصل را در کشف مراد به کار میبرد ولی جایی که مراد روشن است معلوم است در این جمله مراد متکلم چیست، نمیدانیم آیا به نحو حقیقت اراده کرده است یا به نحو مجاز اراده کرده است اینجا ما نمیتوانیم با تمسک به این اصل بگیم به نحو حقیقت اراده کرده است تا معنای موضوع له را کشف کنیم ، که خوب یک بحث مبنایی قدیمیِ بین مرحوم آخوند و شیخ انصاری هست که شیخ انصاری میگه اینجاها اصالة الحقیقه جاری میشود مرحوم آخوند میگن اصالة الحقیقه جاری نمیشود که الان مجال پرداختن به آن بحثها نیست، علی ای تقدیر این اشکال به سید مرتضی مطرح شده که شما با توجه به اعم بودن استعمال از حقیقت چطور با اعم به اخصّ استدلال میکنید لایستدل الاعم علی الاخصّ، یک پاسخس از لابلای فرمایش مرحوم آخوند استفاده میشود جاهای مختلفی مطلب را ایشان اشاره دارد، که درست است نفس استعمال دلیل بر موضوع له بودن نیست ولی استعمال اگر بلا تأوّلٍ و بلا عنایتٍ باشد این خودش کشف میشود که موضوع له چگونه است، ولی در واقع عرف متعارف یک فهم عرفی از کلمات دارد در این فهم عرفیش بین استعمال حقیقی و مجازی دو گونه مختلف این استعمال را احساس میکنند، استعمال مجازی استعمالی است که یک نوع تأویل ، عنایت ، تجوز ، ادّعا ، همراهش هست، ووقتی میگیم شیر آمد، یک موقعی میگیم رفتم باغ وحش شیر دیدم این یک جور است، یک موقعی میگم وارد اتاق شدم دیدم یک شیری دارد رجز میخواند ، خوب آدم کاملا احساس میکند که اینجا ادعای اینکه یک امری جای امر دیگه گذاشته شده همچین ادعائی را احساس میکند ،این فرق دارد با اینکه آدم ،میگن تو رودخانه چیست میگیم آب است ولی یک موقعی میگه این آبگوشت طلبه ها آب است ، آب است یعنی بی رمق است ، این دوتا استعمال را به احساس عرفی متفاوت است و استعمال اگر بلا تأوّلٍ باشد دلیل بر حقیقت است، و اساسا یکی از مشکلاتی که در تشخیض موضوع له ها هست ادّعاهای تبادر متفاوت است، یعنی در بسیاری از بحثها شما میبینید افراد ادعاهای متفاوت میکنند، مثلا در بحث امر ،آیا امر دالّ بر علوّ است دالّ بر استعلا است شرطهای مختلفی که برای صیغه امر یا ماده امر ذکر شده است هرکسی استدلال میکند یدلّ علیه التبادر نفر بعدی یدلّ علیه التبادر یکی میگه دال بر علو است یدل علیه التبادر دال........یدل علیه التبادر ، واقعا همه کسایی که این ادعای تبادر را میکنند یک احساس تبادری میکنند، یا مثلا در بحث کفایه صحیح و اعم را ببینید در صحیح مستدلّین به صحیح به تبادر تمسک کردند، اعمی ها به تبادر ، در مشتق در اکثر بحثهایی که بحثهای الفاظی هست تبادر های متضاد ادّعا شده است ،اینها چیست ؟ من تصوّر میکنم اصل قضیه این است که هر یک از این بزرگواران یکسری مثالهای خاصّی در ذهنشون مرتکز بوده و این مثالهای خاص به قرائن خاص مقامیه یا قرائنی که در یک دایره عمومی آن قرائن وجود دارد ، ولی خیلی هم عام نیست که همه موارد مثلا مشتق را شامل بشود، امثال اینها در آن دایره این تبادر شکل گرفته بوده و آن قرینه ها قرینه های مخفیی بوده ، قرینه هایی بوده که اشخاص ، خیلی از قرائن هست که نیاز به دقت دارد برای فهمش و این اسن که منشأ شده برای صدورهای متضاد شکل گرفته است ، و الا این شکلی نیست که کسایی که ادّعای تبادر میخواهند بکنند دروغ بگن ، بحث سر این نیست واقعا احساس تبادر میکنند ولی این تبادرها به دلیل اینکه از مصادیق منفک شده است به صورت یک امر ارتکازی در آمده که هنوز نمیتوانند آن را خوب تحلیل کنند این تبادرهای متضاد شکل میگیرد ، اگر به جای اینکه این ادعای تبادر بشود روی مثالهای متنوع آن پیدا بشود ما بیایم موارد بسیار زیاد و متنوع این هم مهم است ، هرچی مثالها از تنوع بیشتری برخوردار باشند شکلهای گوناگونی را شامل بشوند آن بحث مهمتر هست ببینید فرض کنید ما اگر در ادوات شرط میخواهیم ببینیم تبادر چه شکلی است اشکال مختلفش را باید امتحان کنیم ، اینکه شرط چه شرطی باشد (إن باشد، إذا باشد، متی باشد ،)حرفهای مختلف شرط باشد ببینیم آیا اینها مفهوم ازش استفاده میشود یا نمیشود، مفاد جمله چیست ، شرطش مقدم باشد ، مؤخّر باشد ، جزاء ما جملیه خبریه باشد یا جمله انشائیه باشد ، صورتهای مختلفی که امکان دارد در آن صورتها تأثیر بگذارد ، در دلالت بر مفهوم همین صور را انسان باید مثالهایی برایش پیدا بکند هرچی مثالها متنوع تر باشد بهتر میتواند آدم احساس کند که آن احساسی که دارد آیا مستند به ذات نفس است یا آن احساس مستند به قرائن خارجیه است ، این است که من تصورم این است که این تبادرهایی که ادعا میشود تا به این موارد استعمال، استعمال بلا تأوّلٍ بازگشت داده نشود قابل استناد نیست یعنی نمیشود افراد باهمدیگه گفتگو کنند ، یک احساس وجدانی هست که نمیدانند منشأ احساس چی هست ، یکی میگه من اینجور احساس میکنم اون میگه من اونجور احساس میکنم چه جوری بشین با هم گفتگو کنند ، در واقع باید منشأ تبادر را دنبال کرد ، تا منشأ تبادر دنبال نشود آن منشئی که اشخاص بتوانند با همدیگر در مورد اینکه این منشأ، منشأ صحیحی است یا منشأ صحیحی نیست گفتگو کنند ، راه مکالمه اگر تنها به ارتکاز صرفِ بدون منشأ اکتفا کنیم، بسته است،این است که به نکات مختلفی که منشأ اینجور تبادرها میشود باید توجه بشود، ببینید حالا من سعی میکنم یکسری نکات مختلفی را که گاه گاهی غفلت میشود از این نکات عرض بکنم تا بحث روشنتر بشود، (ایشان پاسخی که به اشکال سید میدهند میگن که ما به نفس استعمال تمسک نمیکنیم استعمال مطلق استعمال اعم از حقیقت است ولی استعمال اگر بلاتأوّلٍ باشد مساوی با حقیقت است ، استعمال مجازی در آن تأوّل ادّعا احساس میشود ،) یک نکته ای که من اینجا ابتدا عرض بکنم مرحوم آخوند در کلماتشون در همین بحث یک کلمه ای را به کار بردند که این کلمه مهم است، میگه در بحث ادوات شرط ، اینکه شرط دالّ بر مطلق ترتب هست یعنی اینکه دال بر ترتب علّیِ انحصاری باشد این مطلب درست نیست چون در موارد ترتب غیر علّی ، ترتب غیر انحصاری به کار میرود بلاتأوّلٍ یک تعبیری دارند مع کثرت استعمالها ، لفظ کثرت را ایشان اضافه میکند ، شما ممکن است بگید کثرت چه تأثیری دارد در این بحث ، کثرت یا قلّت اگر یک مورد هم استعمال بلا تأوّلٍ باشد آن هم کاشف از حقیقت است ، واقعیّتش این است که اگر یک مورد استعمال باشد آدم خیلی وقتها ممکن است یک قرینه ای وجود اشته باشد یک تأوّلی وجود داشته باشد یک نکته ای وجود داشته از آن نکته غفلت کردند ، ولی هر مقدار موارد استعمال بیشتر باشد احتمال مخفی بودن آن قرینه کمتر میشود، این است که ایشان به کثرت استفاده کرده و واژه کثرت را استفاده کرده ، من عرض کردم البته کثرت را فقط کثرت کمّی در نظر نگرفت ، کثرت باید تنوع داشته باشد ، ببینید گاهی اوقات قضایای را ما میخواستسم مثلا یک قضیه را میخواستیم اثبات کنیم گاهی اوقات یک قضیه را میگفتند آدم یک شکل خاصی از مثلث را در نظر میگرفت در آن شکل خاص آن قضیه را اثبات میکرد در حالی که آن قضیه قضیه نادرستی بود ، درآن شکل خاص مثلا مثلث را که میکشید آن را متساوی الاضلاع میکشید ، در مثلث متساوی الاضلاع آن قضیه ثابت بود ولی در سایر مثلثها ثابت نبود که ، آدم توجه به ویژگیهای مورد نمیکند که این برهان در مثلث متساوی الاضلاع صادق است ، متساوی الاضلاع بودنش اصلا غفلت میکند ازش ،خیال میکند این ویژگی برای مثلث بودن است در حالی که آن مربوط به مثلث متساوی الاضلاع است این است که در آن جاها به ما یاد میدادند که آدم باید سعی کند شکلی باشد که ویژگی ِ خاصی نداشته باشد ، یا لااقل در شکلهای مختلف این قضیه را بکشد که این را واقعا این قضیه را به اشکال مختلف میشود اثبات کرد یا ، این شکلهای مختلف برای این است که ویژگیهایی که یک شکل خاص میدهد این ویژگی ها از نظر دور نماند (اطراد را نمیخواهیم مطرح کنیم )ببینید گاهی اوقات در جمله ای که ما بکار میبریم یک تأوّلی هست که در نگاه اول انسان ممکن است این تأوّل را متوجه نشود ، من یادم هست یک موقعی در مورد غنیمت کار میکردم میخواستم ببینم آیا غنیمت به معنای خصوص غنیمت دار الحرب به کار میرود یا به معنای مطلق فایده به کار میرود، استعمالات مختلفی داشتم دنبال میکردم ،من جمله به این جمله الصوم الغنیمة البارده رسیدم خوب گفتم این صوم به معنای غنیمت دار الحرب که نیست غنیمت برآن اطلاق شده به معنای غنیمت دارد الحرب نیست و پس بنابراین این را جزء مثالهایی که غنیمت به معنای مطلق فائده درش به کار رفته یادداشت کرده بودم به حاج آقا نشان دادم گفتن نه اینجا مراد همان غنیمت دار الحرب است ادّعا و تجوز در آن وجود دارد فرمودند شاهدش همین وصف بارده است ، غنیمت سرد یعنی چی؟ چرا به غنیمت سرد متّصف شده است ؟ چون کأنّ این همان غنیمت جنگی است ولی حرارت جنگ دیگه ندارد ،مثل تعبیر جنگ سرد ، جنگ سرد تعبیر میکنیم جنگ به همان معنا جنگ به کار رفته ولی ادّعاءً کأنّ این هم یک نوع جنگ هست ولی بعضی از ویژگیهای آن جنگ را که حرارت باشد ندارد خود همین وصف بارده شاهد براین است که این غنیمت را به همان معنای چیز به کار ببرد، گاهی از اینجور نکات غفلت میشود که در واقع این استعمال در چه مقامی هست یکی از نکاتی که حالا این قرائن مقام یکی از آنها حالا من یک مثالی را عرض بکنم در بحث اینکه آیا ابن ولد بنت را هم شامل میشود در بحث خمس این عمدتا مطرح شده است البته در بحث کلامی هم مطرح است ولی بحث مفصّلش را صاحب حدائق در بحث خمس آورده است که آیا ابن فقط ابن الابن را شامل میشود یا ابن البنت را هم شامل میشود به یک شعر جاهلی تمسک شده برای اثبات اینکه ابن اختصاص دارد به ابن الابن و اگر ابن البنت باشد ابن اطلاق نمیکنند ، **بنونا بنوا ابنائنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الاباعدی** ،گفته فرزندهای ما فرزندهای پسرهای ما هستند والا فرزندهای دخترهای ما آنها فرزندهای ما نیستند آنها بچه های رجال دور هستند خوب به این شعر استدلال شده برای این مطلب ولی نکته ای که هست آیا این شاعر جاهلی میخواهد اینجا بنونا را معناش را توضیح بدهد به مخاطب ین بگه شما کلمه بنونا را معناش را نمیدانید من لغوی هستم میخواهم براتون توضیح بدهم که بنونا یعنی چی؟ این شکلی است یا اینکه نه ، این میخواهد بگه که خیلی وقتها بعضی از مصادیق یک عنوان آن آثاری را که این عنوان از آن انتظار میرود را دارا نیستند ، فرزند انسان کسی هست که انسان نسبت به او احساس تعلق میکند احساس میکند در مقابل او وظیفه دارد و او هم وظیفه دارد در مقابل به ما خدمت کند ، یک نوع ارتباط خاص بین انسان و آن فرد وجود دارد که منشأ یکسری آثار اجتماعی هم هست ،اورا من احساس میکنم ادامه وجود من هست ، احساس میکنم باید کمکش کنم و سایر احکامی که فرزندها دارند، گاهی اوقات آن فرد خاص را ، با وجودی که از آن طبیعت هست ، اگر آن احکام را بخواهیم نفیش کنیم ، بنونا بنوا ابنائنا یعنی فرزندان دختری ما نسبت به او تکلیفی نداریم ، ما اگر وظیفه داریم بچه های خودمان را حفظ کنیم اگر وظیفه داریم نسبت به بچه های خودمان مراقب باشیم این وظیفه فقط نسبت به بچه های بچه هاست ، بچه های پسر است، و نوه های پسری هست و نوه های دختری را شامل نمیشود، اساسا خود این جمله اگر دلیل بر شمول نباشد دلیل بر عدم شمول نیست یعنی کلمه بنونا بنوابنائنا ظاهر لفظ این هست که شما تصور میکنید پس این معناش این است که مخاطبین تصورشون این بوده که فرزندان دختر فرزندان ما هستند یعنی آن ارتکاز عرف این هست که فرزندان دختر مثل فرزندان پسر احکام فرزندیّت بر آنها بار است ، این اگر شخصی روی این دقت کند میفهمد که این در مقام تشبیه هست در مقام تنزیل هست ، اینکه میگه بنونا بنوا ابنائنا در این مقام هست که به آن فرزندان ما که احکام فرزندیت را دارند آنها فقط فرزندان پسران ما هستند این همان شبیه یا اشباه الرجال است البته نه به آن صراحت یا اشباه الرجال ولا رجال میگیم شما شبیه مرد هستید مرد یک ویژگیهایی دارد اگه مرد است باید مردانگی داشته باشد اگر مرد است ذلت نباید بپذیرد ، شما که حاظر هستید دشمن هر کاری میخواهد با شما بکند ،مرد نیستید که ، فرض کنید در محیط جاهلی که زنهاشون در خانه بودند و امثال اینها فرض کنید اونجور، گاهی اوقات تشبیه میکند به اینکه چادر سرتون کنید چادر سرتون کنید یعنی کسی که میدان جنگ نمیرود مناسب هست که مثلا چادر سرش کند این نه اینکه واقعا میخواهد بگه شما از جهت جنسی اصلا مرد نیستی، این شبیه آن هست البته با یک مقداری دقت کمتری که ، یعنی با دقت بیشتری باید انسان این را ، انقدر واضح نیست که همه کس بفهمند، بحث در مورد این شعر جاهلیش در کتاب خمس است سال سوم درس شماره 73 صفحه 2و3 ، اصل اینکه چه جوری به موارد استعمال بر وضع استدلال میکرد یک حاشیه ای صفحه 6 درس شماره 73 وارد شده آن هم مراجعه بفرمایید،خوب این یک مرحله که انسان دقت کند ببیند استعمال بلا تأوّلٍ هست یا بلا تأوّلٍ نیست، انواع تجوزهایی که میتواند وجود داشته باشد یکی مساله استعاره و تشبیه است یک نوع تجوز هست که این یک مثالش بود، مثال دوم بحث تقدیر است ما یک مجازی داریم مجازبه تقدیرمیگویند، مواردی که یک کلمه ای مقدر هست این در واقع یک نوع تجوز هست که اصطلاحاً مجاز به حصر تعبیر میکنند، ما در جلسه قبل مثالی را عرض کردیم که احتمالا از همین سنخ هست آن بحث جایی که شرط معلول جزاء باشد من عرض میکنم به احتمالا اینجاها لا اقل ربط اثباتی است ربط بین علمین است اگر ما میگیم إن کان زیدٌ مهموماً ففی بدنه عفونه، این در واقع در مقام این است که اگر شما کشف کردید تب داریِ زید را کشف میکنید عفونت زید را ، در واقع یک چیز پزشکی است، بحث تقدیر را خیلی باید دقت کرد ، شیخ حرعاملی در فواید طوسیّه یک بحثی را آنجا مطرح میکند در مورد اینکه ایا مفهوم شرط صحیح هست ؟صحیح نیست؟ ایشان میگه که نه شرط که اول مفاهیم هست مفهوم ندارد به بیش از 125 آیه از قرآن مثال میزند که شرط مفهوم ندارد و بعد میگه که اگر بگید که بعضی از این موارد از باب تقدیر و امثال اینها هست ما میگیم چه داعی هست برای حصر ،اصل عدم تقدیر است از اینجور بحثها را مطرح میکند و بقیه مثالهاش هم کافی هست ، بعد شروع میکند به آیات را ردیف کردن ،اکثر آیاتی که ایشان آورده است به روشنی مساله حصر یا نکات دیگری دارد که از بحث مفهوم خارج میشود، حالا بطور کلی یک نکته ای را عرض بکنم من تصورم در مورد نهضت اخباریگری این هست ، که مرحوم شیخ حرّ هم یکی از افراد وابسته به این نهضت هست یک حسن داشت ، حسنش این بود که سعی میکردند که به جای بحثهای فکریی که منشأش روشن نیست بحثهای تتبعی را جایگزین کند ، گاهی وقتها سعی میکردند به اصل روایات مراجعه کنند به اصل ریشه ها بپردازند ولی عمق نداشتن، این مطلب هست ،گاهی وقتها ادم میبیند اصل اینکه توجه به اینکه به جای فرض کنید بحثهای اصولی مدرسه ای شما بیایید مواردی را تتبع کنید این خیلی خوب است و این واقعا خدمت بزرگی بوده که انجام دادند، وبه خاطر همین خدمت احادیث زنده شده است ،آن منابع اصلی را احیاء کردن خیلی از این بزرگان، ولی آن دقتها و درایتهای فوق العاده ای که نیاز هست برای فحص خیلی وقتها در آن نیست ، البته بعدا وحید بهبهانی را آدم میبیند، وحید بهبهانی در واقع یک تلفیقی هست از جریان سنتی قبل از اخباریگری که دقتها و ظرافتها را به آن میپرداختند و تتبعی که میراثِ نهضت اخباریگری است ، در رجال هم همین هست چه بحثهای دیگه جنبه های تتبع گری در اینها احتمالا چشم گیر هست به دقتهایی که چاشنیِ قضیه کردن، حالا من مثلا یکسری آیاتی که ایشان آورده است عرض میکنم و یک نکته ای را عرض بکنم ، ما در مورد شرط اگر مفهوم کلیش را هم قائل نباشیم به هر حال باید شرط یک دخالتی داشته باشد فرض کنید میگیم زیدٌ إن جاء وجب اکرامه زید اگر بیاید باید اکرامش کرد خود زید چه بیاد چه نیاد بطور کلی واجب الاکرام ، إن جاء لغو است ، بله ممکن زید در دو حالت از حالاتش وجوب اکرام داشته باشد ، اگر بیاد وجوب اکرام داشته باشد اگرهم نیاد ولی خدمتی کند بازهم وجوب اکرام داشته باشد اگر نیاد وپدر شما هم باشد باز وجوب اکرام داشته باشد ، در حالتها و شرایط مختلف وجوب اکرام داشته باشد ، این نافیش مفهوم است ولی اینکه اصلاً آن شرط هیچگونه دخالتی نداشته باشد ، زید بطور مطلق واجب الاکرام باشد ، آن اصلا باظهور تقریبا نص هست ، جملات شرطیه شرط و خصوصیتی دارد بسیاری از خصوصیاتی که ایشان ذکر میکند ، اگر مسائل دیگه ای را ضمیمه اش نکنیم آنجایی که ایشان میخواهد تصویر کند اصلا این ذکر شرط لغو است چون کأنّ ایشان میخواهد مفهوم کامل را هم انکار کند، یکی از مثالهایی که میزند: إتّق الله إن کنتم مؤمنین ، میگه امر تقوا که فقط برای مؤمنین نیست چه مؤمن بشوند چه نشوند به تقوا مأمور به هستند پس برای چی این ان کنتم مؤمنین را آورده است نکته این بحث را شرط را شما روشن بکنید تا روشن بشود بحث چی هست، اتق الله ان کنتم مومنین اشاره به یک بحث دیگه است که مفهوم دارد ، میگه اگر شما ایمان به خدا دارید باید ایمان شما محرک شما باشد برای تقوای الهی خوب کسی که ایمان ندارد تقوا هم نمیکند چون خدا را نمیشناسد،اگر خداشناسید باید این در زندگی شما تاثیر عملی داشته باشد اینجا اصلا امر به مؤمنین است به غیر مؤمنین امر نمیشود به دلیل اینکه لغو است ، ببینید دوتا امر به تقوا هست یک امر به تقوایی هست که میگه ای آدمهای بی ایمان شما باید تقوا پیشه کنید یعنی چی ، یعنی باید مومن بشید بعد تقوا پیشه کنید فرض کنید اگه ما میگیم کفار مکلف به فروع هستند معناش این هست که ای کافرها شما با ایمان آوردن نماز را انجام بدهید، ولی خوب اگر غرض از جمله آن کسی هست که در مقام عمل این تکلیف را عمل میکند در همین وضعیت موجود یعنی با همین وضعیت موجودش بخواهد امر را اطاعت کند نسبت به مومن میشود گفت دیگه ای کسی که ایمان دارید نماز بخوان ، آن کسی که ایمان ندارد ولو مأمورٌبه هم باشد این امری که اینجا هست یک امر خاصی هست امری که در شرایط موجود میخواهد اطاعت بهش امتثال بشود هست ، امری که به کفار هست امری هست که با تغییر شرایط میخواهد آن امر انجام بشود، (این برای این آوردم که اگر بسیاری از مثالهایی که مرحوم شیخ حر آورده اگر مفهوم نداشته باشد لغو است، ) یکی از نکاتی که در کلمات ایشان اگر آن نکات را ما ذکر نکنیم اصلا جمله لغو میشود بحث تقریر است که حالا این را فردا انشاء الله مثالهاش را عرض میکنم بسیاری از مثالهایی که آن زده جزائش چیز دیگری هست ، شرطش مذکور است جزائش محذوف هست ، خیلی هم واضح هست اگر یک کسی دقت کند به روشنی این مطلب را میگه که مفسرین هم جزا را مقدم گرفتن ، همین هم هست .